مجلس دوازدهم

حرمت ظلم و کمک به ظالمین

بیاناتی پیرامون: ﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱللَهَ غَٰفِلًا عَمَّا يَعۡمَلُ ٱلظَّـٰلِمُونَ﴾

طهران، مسجد قائم، رمضان المبارک ١٣٩٨ هجری قمری

أعوذ باللَه من الشَّیطان الرَّجیم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحیم

و صلّی اللَه علیٰ محمّدٍ و آله الطّاهرین

و لعنةُ اللَه علیٰ أعدائهم أجمعین

## حرمت شدید ظلم و ستم بر مردم

 در قرآن مجید در سورۀ حضرت ابراهیم که چهاردهمین سوره از قرآن مجید است، در آیۀ چهل و دوّم دارد:

﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱللَهَ غَٰفِلًا عَمَّا يَعۡمَلُ ٱلظَّـٰلِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمۡ لِيَوۡمٖ تَشۡخَصُ فِيهِ ٱلۡأَبۡصَٰرُ﴾؛[[1]](#footnote-1)

«گمان نکن که خداوند علیّ أعلیٰ از آنچه که ستم‌کاران بجا می‌آورند غافل است! خدا آنها را برای روزی که چشم‌ها در آن روز خیره می‌شود و دیگر قدرت بر هم گذاشتن پلک چشم خود را ندارند، تأخیر می‌اندازد.»

 دیروز عرض شد که علاوه بر اینکه ظلم و ستم گناه است، کمک کردن به ظالم و ستم‌کار هم گناه است.[[2]](#footnote-2) امروز چند روایت دربارۀ اصل ظلم و چند روایت دربارۀ اعانت و کمک کردن به شخص ظالم بیان می‌کنیم. کتابی که ما این روایات را از آن نقل می‌کنیم، کتاب سفینة البحار مرحوم محدّث قمی است که کتاب بسیار نفیسی است:

در کتاب أمالی مرحوم صدوق از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت

می‌کند که آن حضرت فرمود: «بِئسَ الزّادُ إلَی المَعاد العدوانُ علَی العِباد.»[[3]](#footnote-3)

”بد توشه‌ای مردم برای معاد خود می‌فرستند، که آن توشه ستم بر بندگان خدا است!“

و قال: «مَن خاف القِصاصَ، کفَّ عن ظُلمِ النّاس.»[[4]](#footnote-4)

«حضرت امیرالمؤمنین فرمودند: ”آن کسی که از قصاص و تلافی خدا بترسد، دستش را از ستم کردن به مردم باز می‌دارد.“»

و فی الخِصال: «إیّاکم و الظّلمَ؛ فإنّ الظّلمَ عندَ اللَه هو ظُلماتٌ یومَ القیامة!»[[5]](#footnote-5)

«مرحوم صدوق در کتاب خصال حدیث نبوی را روایت می‌کند که: ”بترسید و بپرهیزید از ستم کردن؛ چون ظلم در نزد پروردگار همان ظلمات و تاریکی‌هایی است که در روز قیامت برای انسان مجسّم می‌شود!“»

و قال صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: یقولُ اللَه عزّوجلّ: «اشتَدَّ غَضَبی علیٰ مَن ظَلَم مَن لا یجِد ناصرًا غَیری.»[[6]](#footnote-6)

این روایت در أمالی شیخ طوسی است که می‌فرماید: «پیغمبر اکرم فرمود: خدا می‌گوید: ”غضب من شدید می‌شود بر آن کسی که ظلم می‌کند به کسی که یار و ناصری غیر از من ندارد.“»

## کیفیّت استغفار و توبۀ از ظلم

و عن أبی‌جعفر الباقر علیه السّلام، قال:

«الظّلم ثلاثةٌ: ظلمٌ یغفِره اللَه و ظلمٌ لا یغفره اللَه و ظلمٌ لا یدعه اللَه؛ فأمّا الظّلم الّذی لا یغفره اللَه عزّوجلّ فالشِّرک باللَه، و أمّا الظّلم الّذی یغفره اللَه عزّوجلّ فظلم الرَّجل نفسَه فیما بینه و بین اللَه عزّوجلّ، و أمّا الظّلم الّذی لا یدعه اللَه عزّوجلّ فالمُداینةُ بین العباد.»[[7]](#footnote-7)

این روایت در أمالی شیخ صدوق است که از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمودند: ”ظلم بر سه دسته قسمت می‌شود: یکی ظلمی است که خدا آن را می‌آمرزد، و ظلمی که خدا از او دست بر نمی‌دارد و او را یله و رها نمی‌گذارد، و ظلمی که به‌هیچ‌وجه خدا او را نمی‌آمرزد. و امّا آن ظلمی که خداوند علیّ أعلیٰ آن را نمی‌آمرزد شرک به خدا است.“

 همان‌طوری‌که حضرت لقمان در وصیّت به پسرش می‌فرماید: ﴿يَٰبُنَيَّ لَا تُشۡرِكۡ بِٱللَهِ إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ﴾؛[[8]](#footnote-8) «شرک به خدا نیاور که آن شرک، ظلم بزرگی است!»

”و امّا آن ظلمی که خدا آن را می‌آمرزد، ظلمی است که انسان به خودش و فی ما بین خود و خدا می‌کند. و امّا آن ظلمی که خدا آن را رها نمی‌گذارد، آن ظلمی است که بین مردم در معاشرات و معاملات و محاورات و افرادی پیدا می‌شود که حقّ دیگران را می‌برند؛ خدا این ظلم را رها نمی‌کند، بلکه مغفرت او را مرهون می‌کند به اینکه آن شخص ظالم، حقّ مظلوم را اداء کند.“

مرحوم صدوق در کتاب ثواب الأعمال از حضرت صادق علیه السّلام در تفسیر این آیۀ شریفه: ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِٱلۡمِرۡصَادِ﴾؛[[9]](#footnote-9) «خدا در کمین است!» روایت می‌کند که حضرت فرمودند: «قَنطَرَةٌ علَی الصّراطِ لا یجوزُها عَبدٌ بِمَظلَمةٍ.»[[10]](#footnote-10)

”خدا در کمین است؛ یعنی پلی روی صراط (راهی که مردم در جهنّم باید از روی آن پل بپیمایند) است و کسی نمی‌تواند از روی آن پل عبور کند درصورتی‌که نسبت به بنده‌ای از بندگان خدا، مظلمه‌ای داشته باشد و ظلمی کرده باشد و از حقّ او بر نیامده باشد.“

در کتاب کافی مرحوم کلینی از حضرت صادق علیه السّلام روایت می‌کند: «مَن أصبحَ لا ینوی ظُلمَ أحَدٍ، غَفَر اللَه لَهُ ما أذنَبَ ذلِک الیومَ ما لم یسفِک دمًا

أو یأکُل مالَ یتیمٍ حَرامًا.»[[11]](#footnote-11)

”کسی که صبح کند و روزگار خود را بگذراند و نیّت نداشته باشد که دربارۀ احدی از بندگان خدا ظلم کند، خدا گناهان [آن روز] او را می‌آمرزد، درصورتی‌که خونی نریزد یا مال یتیمی را نخورد.“

باز مرحوم کلینی در کافی از پیرمردی از طایفۀ نَخَع روایت می‌کند که او می‌گوید:

«من به حضرت أبی‌جعفر امام محمّد باقر علیه السّلام عرض کردم: إنّی لم أزَل والیًا مُنذُ زَمَنِ الحَجّاجِ إلیٰ یومی هذا؛ فَهَل لی مِن تَوبةٍ؟»

آن پیرمرد به حضرت باقر علیه السّلام عرض می‌کند: ”من دائماً از زمان حجّاج بن یوسف ثقفی تا به امروز، والی و حاکم هستم؛ آیا این کارهایی که کرده‌ام توبه‌ای دارد؟“

«قال: فسَکَت، ثمّ أعَدتُ علیه، فقال: ”لا، حتّیٰ تؤدّی إلیٰ کلِّ ذی حقٍّ حقَّه!“»[[12]](#footnote-12)

”حضرت ساکت شدند و جواب ندادند؛ دو مرتبه تکرار کردم، حضرت فرمودند: «هیچ توبه‌ای ندارد مگر اینکه از هر کسی هر حقّی را که برده‌ای به او برگردانی.»“

در کافی از حضرت امام صادق علیه السّلام روایت دیگری است:

«قالَ: إنّ اللَه عزّوجلّ أوحَی إلیٰ نَبیٍّ مِن أنبیائِهِ فی مَملکةِ جبّارٍ مِنَ الجبّارینَ: ”أنِ ائتِ هَذا الجبّارَ فَقُل لَهُ: إنّنی لَم أستَعمِلک علیٰ سَفک الدِّماءِ و اتّخاذِ الأموالِ، و إنّما استَعمَلتک لِتکُفَّ عنّی أصواتَ المظلومینَ؛ فإنّی لَم أدَع ظُلامَتَهُم وَ إن کانوا کفّارًا!“»[[13]](#footnote-13)

”حضرت امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: خداوند عزّوجلّ به‌سوی یکی از پیغمبرانش که در زمان و مملکت جبّاری از جبّارین مبعوث به نبوّت

شده بود، وحی فرستاد: «به‌سوی این جبّار برو و بگو: من تو را بر این کار نگماشتم که خون مردم را بریزی و مال مردم را اتّخاذ کنی؛ تو را گماشتم برای اینکه دعوت مظلوم را اجابت کنی و نگذاری ناله‌های مظلوم بالا برود! من از حقّ آنها نمی‌گذرم، اگرچه همه آن رعیّت، کافر باشند!»“

عدّة الدّاعی: «عن النبیّ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم، قال:

”أوحَی اللَه تَعالیٰ إلَیّ أن: یا أخا المُرسَلینَ، یا أخا المُنذِرینَ، أنذِرْ قَومَک لا یدخُلوا بَیتًا مِن بُیوتی و لأحَدٍ مِن عِبادی عندَ أحَدِهِم مَظلِمة؛ فإنّی ألعَنُهُ مادامَ قائمًا یصَلّی بَینَ یدَیَّ حتّیٰ یَرُدَّ تِلک المَظلِمة، فأَکونُ سَمعَهُ الّذی یَسمَعُ به [و أَکونُ بَصَرَهُ الّذی یَبصُرُ بِهِ]!“»[[14]](#footnote-14)و[[15]](#footnote-15)

«در کتاب عدّة الداعی مرحوم ابن‌فهد حلّی از پیغمبر اکرم روایت کرده است که آن حضرت فرمودند: ”خداوند به من وحی فرستاد که ای برادر پیغمبران، ای برادر ترسانندگان (که مقصود انبیا هستند)، قوم خود را از عذاب خدا بترسان که داخل در خانه‌ای از خانه‌های من و بیتی از بیوت عبادت من نشوند درحالتی‌که مظلمه‌ای از بندگان من در نزد آنها است؛ چون هنگامی که او مشغول نماز بین دو دست من است، من دائماً او را لعنت می‌کنم تا اینکه برگردد و آن مظلمه را به دست صاحبش برساند، در این‌صورت من راه آشتی را با او به اندازه‌ای باز می‌کنم که گوش او می‌شوم که می‌شنود و چشم او می‌شوم که می‌بیند (و دست او می‌شوم که با او قبض و بسط می‌کند)!“»

## حرمت اعانۀ ظالم

 این روایات راجع به اصل ظلم؛ و چند روایت هم راجع به اعانت بر ظالم که آن هم فی‌حدّ نفسه جزء محرّمات است، می‌خوانیم:

[و فی] النّبویّ: «و علَی البابِ الرّابعِ مِن أبوابِ النّارِ مکتوبٌ ثلاثُ کلِماتٍ: أذَلَّ اللَه مَن أهانَ الإسلامَ! أذَلَّ اللَه مَن أهانَ أهلَ‌البیتِ! أذَلَّ اللَه مَن أعانَ

الظّالمینَ علیٰ ظُلمِهِم لِلمحرومینَ!»[[16]](#footnote-16)

«این روایت نبوی است که می‌فرماید: ”بر سر درِ چهارم از درهای جهنّم، سه جمله نوشته شده است: خدا ذلیل می‌کند آن کسی که اسلام را ذلیل کند! خدا ذلیل می‌کند آن کسی که اهل‌بیت پیغمبر را ذلیل کند! خدا ذلیل می‌کند آن کسی که ستم‌کاران را بر ستمشان نسبت به مخلوقین کمک کند!“»

 مرحوم کشّی در کتاب رجال خود روایت دیگری نقل می‌کند:

عن صَفوان جَمّال، قال: دَخَلتُ علیٰ أبی‌الحسن الأوّلِ علیه السّلام فَقالَ لی: «یا صَفوانُ، کلُّ شَیءٍ مِنک حَسَنٌ جَمیلٌ ما خَلا شَیءً واحدًا!»

«صفوان جمّال (مردی بود که شترهای زیادی داشت و این شترهای خود را اجاره می‌داد و از منافع آن استفاده می‌کرد) می‌گوید: من بر حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام داخل شدم، حضرت به من فرمود: ”ای صفوان، همۀ کارهای تو نیکو و پسندیده است مگر یک کار تو!“»

قلت: جُعِلتُ فِداک! أیُّ شیءٍ؟

«عرض کردم: فدایت شوم! آن یک کار من که نا پسند است، کدام است؟»

قال: «إکراؤُک جِمالَک من هذا الرّجلِ!» یعنی هارونَ.

«حضرت فرمودند: ”تو شترهای خود را به این مرد کرایه می‌دهی!“ و مقصودشان از این مرد، هارون‌الرّشید بود.»

قلتُ: واللَه ما أکرَیتُهُ أشِرًا و لا بَطِرًا و لا لِلصَّیدِ و لا لِلَّهوِ! ولکنّی أکرَیتُهُ لِهذا الطّریقِ (یعنی طریقَ مکّة)؛ و لا أتَوَلّاهُ بِنَفْسی، ولکن أبعَث مَعهُ غِلمانی.

«عرض کردم: یا ابن‌رسول‌اللَه، قسم به خدا که من این شترها را به‌جهت تفریح و فخریّه و منافع شهوانی و برای صید و لهو و لعب کرایه نمی‌دهم! من این شترها را برای این راه (یعنی برای راه مکّه که زوّار را برای اداء مناسک حج به بیت‌اللَه الحرام ببرند) کرایه دادم؛ از طرف دیگر، خودم هم که متصدّی نیستم و غلام‌های خود را با این شترها می‌فرستم، و آنها می‌برند و بر می‌گردانند.»

فقال لی: «یا صفوانُ، أ یَقَعُ کراؤُک علیهم؟» قلت: نعَم، جُعِلتُ فِداک!

«حضرت فرمود: ”ای صفوان، آیا این شترها را که کرایه می‌دهی، کرایه بر عهدۀ آنها می‌ماند تا شترها برگردند و کرایۀ تو را بدهند؟“ عرض کردم: بله، بر عهدۀشان است و باید کرایۀ من را بدهند.»

قال: فقال لی: «أ تُحِبُّ بقائَهُم حتّیٰ یخرُجَ کراءُک؟» قلتُ: نعَم.

«حضرت فرمودند: ”تو دوست داری که اینها باقی باشند تا اینکه این شترها برگردند و کرایۀ شترها را به تو بسپرند؟“ گفتم: بله، من دوست دارم باقی باشند.»

قال: «فَمَن أحَبَّ بَقائَهُم فَهوَ منهم، و مَن کان منهم کان وَرَدَ النّار!»

«حضرت فرمودند: ”کسی که بقاء آنها را دوست داشته باشد از آنها است، و کسی که از آنها باشد با آنها داخل در آتش است!“»

قال صفوانُ: فَذَهَبتُ و بِعتُ جِمالی عن آخرها، فَبَلغَ ذلک إلیٰ هارون، فَدَعانی. فقال لی: «یا صفوانُ، بَلغَنی أنّک بِعتَ جِمالَک.» قلتُ: نعَم. فقال: «لِمَ؟» فقُلتُ: أنا شیخٌ و أنّ الغِلمان َ لا یفونَ بِالأعمالِ.

«صفوان می‌گوید: من از نزد حضرت برخاستم و رفتم و تمام شترهای خود را تا آن یک دانۀ آخر فروختم. این مطلب به هارون‌الرّشید رسید و مرا پیش خود خواند و گفت: ”ای صفوان، به من خبر رسیده است که تو تمام شترهایت را فروخته‌ای!“ گفتم: بله! گفت: ”چرا؟“ گفتم: من پیرمرد و ناتوان شده‌ام و این غلام‌های من دیگر به اعمالی که وظیفه دارند، وفا نمی‌کنند.»

فقال: «هیهات، هیهات! إنّی لأعلمُ مَن أشارَ علیک بهذا؛ أشار علیک بهذا موسی بنُ جعفر!»

«هارون گفت: ”هیهات، هیهات! من می‌دانم چه کسی به تو اشاره کرده است و این حرف را به تو زده است تا بروی و شترهای خود را بفروشی؛ موسی بن جعفر تو را به این مطلب، اشاره کرده است!“»

قلت: ما لی و لموسی بنِ جعفر؟ «مرا با موسی بن جعفر چه‌کار؟»

فقال: «دَع هذا عنک! فواللَه لولا حسنُ صحبتِک لقَتَلتُک!»[[17]](#footnote-17)

«هارون گفت: ”از این حرف‌ها دست بردار! قسم به خدا اگر ما با تو سابقۀ صحبت‌ها و معاشرت‌های نیکو نداشتیم، گردنت را می‌زدیم!“»

## نحوۀ توبۀ حقیقی از گناه کمک به ظالمین

 مناقب ابن‌شهرآشوب روایت دیگری از پسر ابوحمزۀ ثمالی که اسمش علیّ بن ابی‌حمزه است، نقل می‌کند:

من رفیقی داشتم که در جوانی از نویسندگان بنی‌امیّه بود. یک روز به من گفت: «من می‌خواهم خدمت امام جعفر صادق علیه السّلام برسم؛ برای من اجازه بگیر!» من إستیذان کردم و اجازه گرفتم و حضرت اجازه دادند. هنگامی که داخل شد، سلام کرد و نشست.

ثمّ قال: «جُعِلتُ فِداک! إنّی کنتُ فی دیوانِ هؤلاءِ القوم فأصَبتُ مِن دنیاهم مالًا کثیرًا.» و أغمَضتُ فی مطالِبه.

«هنگامی که نشست عرض کرد: ”فدایت شوم! من در دیوان این دسته از مردم (یعنی بنی‌امیّه) هستم و از دنیای آنها مال زیادی به‌دست آورده‌ام.“ (راوی حدیث که پسر ابوحمزۀ ثمالی است می‌گوید:) البتّه مطالبی هم گفت که من از یاد کردنش إغماض می‌کنم و نمی‌گویم.»

حضرت فرمودند: «اگر بنی‌امیّه کسی را که بر آنها کتابت کند و دیوان و دفتر آنها را اداره کند، پیدا نمی‌کردند و کسی که به این‌طرف و آن‌طرف حرکت کند و فیء و غنایم را برای آنها بیاورد، پیدا نمی‌کردند و کسی را که از طرف آنها جنگ کند، پیدا نمی‌کردند و کسی که بر جماعت آنها حاضر بشود، پیدا نمی‌کردند؛ حقّ ما را سلب نمی‌کردند! و اگر مردم آنها را و آنچه آنها در دست داشتند رها می‌کردند، فقط چیزهای قلیلی در دست‌های آنها می‌ماند! (به‌واسطۀ توجّه مردم به آنها، حقّ ما را سلب کردند و در عالم ستم روا داشتند!)»

جوان عرض کرد: «جُعِلت فِداک! فهَل لی مِن مَخرجٍ منه؟»

«از این کاری که کردم مخرج و راه فراری هست؟ حالا چه کنم؟»

قال: «إن قلتُ لک، تفعَل؟» قال: «أفعَل!»

«حضرت فرمودند: ”اگر بگویم عمل می‌کنی؟“ گفت: ”عمل می‌کنم!“»

قال: «اُخرُج مِن جمیعِ ما کتَبتَ فی دَوانینِهِم؛ فَمَن عرَفتَ منهم رَدَدتَ علیه مالَه، و مَن لم تَعرِف تصدَّقتَ به! و أنا أضمَنُ لَک علَی اللَه الجَنّة.»

«حضرت فرمودند: ”برخیز و برو تمام اموالی که از دواوین بنی‌امیّه گرفته‌ای، از مال خودت خارج کن؛ آنچه را که صاحبانش را می‌شناسی به دست صاحبانش برسان، و آنچه را که نمی‌شناسی، تصدّق بده و به فقرا بده! اگر این کار را کردی، من بهشت را برایت ضمانت می‌کنم.“»

[قال: فأطرَقَ الفَتیٰ رأسَهُ طَویلًا؛ ثمّ قال: «قد فَعَلتُ، جُعِلتُ فِداک!»

قال ابنُ أبی‌حمزةَ: فرَجعَ الفَتیٰ معَنا إلَی الکوفةِ فما تَرَکَ شَیئًا علیٰ وجهِ الأرضِ إلّا خَرَجَ منهُ حتّیٰ ثیابَهُ الّتی کانت علیٰ بدنِه!

قال: فقَسَمنا لهُ قِسمةً و اشتَرَینا لهُ ثیابًا و بَعَثنا إلیه بنَفَقةٍ. (قال:) فما أتیٰ علیه إلّا أشهُرٌ قَلائلُ حتّیٰ مَرِضَ فکُنّا نَعودُه. (قال:) فدَخَلتُ علیه یَومًا و هو فی السّوقِ، (قال:) ففَتحَ عَینَیهِ ثمّ قال لی: «یا علیّ، وَفیٰ لی واللَه صاحبُک!»

قال: ثمّ ماتَ فتَوَلَّینا أمرَهُ، فخَرَجتُ حتّیٰ دَخَلتُ علیٰ أبی‌عبداللَه علیه السّلام، فلمّا نَظَرَ إلیَّ قال: «یا علیّ، وَفَینا واللَه لِصاحبِک!»

قال: فقُلتُ: صدَقتَ، جُعِلتُ فِداک! هکذا واللَه قال لی عند مَوتِه![[18]](#footnote-18)

«جوان مدّت زیادی در حال تفکّر سر به زیر انداخت، بعد گفت: ”فدایت شوم، تصمیم خود را گرفتم و این کار را انجام می‌دهم!“

راوی می‌گوید: جوان همراه ما به کوفه برگشت و همۀ اموالش را حتّی لباسی که در تن داشت، طبق فرمایش امام خرج کرد، و ما برای او مالی قرار دادیم و لباسی خریدیم و مخارج او را برایش فرستادیم. چند ماهی نگذشت که مریض شد و ما از او عیادت می‌کردیم.

روزی به دیدنش رفتم و او در حال جان دادن بود، چشمانش را باز کرد و گفت: ”ای علی، قسم به خدا رفیقت (امام صادق علیه السّلام) به حرفش وفا کرد!“ و سپس جان داد.

ما امور کفن و دفن او را انجام دادیم تا اینکه در مدینه خدمت امام صادق علیه السّلام رسیدم، تا نگاهشان به من افتاد فرمودند: ”ای علی، قسم به خدا ما به ضمانتمان برای رفیقت وفا کردیم!“ من گفتم: درست است، فدایت شوم! وقت جان دادن همین را گفت!»]

 اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد

1. سوره ابراهیم (١٤) آیه ٤٢. [↑](#footnote-ref-1)
2. رجوع شود به ص ٢٤٠. [↑](#footnote-ref-2)
3. الأمالی، صدوق، ص ٤٤٦. [↑](#footnote-ref-3)
4. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، صدوق، ص ٢٧٣؛ الکافی، ج ٢، ص ٣٣١. [↑](#footnote-ref-4)
5. الخصال، ج ١، ص ١٧٦. [↑](#footnote-ref-5)
6. الأمالی، طوسی، ص ٤٠٥. [↑](#footnote-ref-6)
7. الأمالی، صدوق، ص ٢٥٣. [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره لقمان (٣١) آیه ١٣. [↑](#footnote-ref-8)
9. سوره فجر(٨٩) آیه ١٤. [↑](#footnote-ref-9)
10. ثواب الأعمال، ص ٢٧٢؛ الکافی، ج ٢، ص ٣٣١. [↑](#footnote-ref-10)
11. الکافی، ج ٢، ص ٣٣٢. [↑](#footnote-ref-11)
12. همان، ص ٣٣١. [↑](#footnote-ref-12)
13. همان، ص ٣٣٣. [↑](#footnote-ref-13)
14. عدّة الدّاعی، ص ١٤١. [↑](#footnote-ref-14)
15. سفینة البحار، ج ٥، ص ٣٧٧ ـ ٣٨٢. [↑](#footnote-ref-15)
16. همان، ص ٣٨٢. [↑](#footnote-ref-16)
17. رجال الکشّی، ص ٤٤١. [↑](#footnote-ref-17)
18. مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ٤، ص ٢٤٠. [↑](#footnote-ref-18)